جلسه 1633

دوشنبه 30/07/97

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجعه به این بود که اختلاف شد که آیا وجه تقدیم خاص منفصل بر عام قرینیت نوعیه آن هست ومقدم می کنیم خاص منفصل را بر عام مطلقا، که نظر مرحوم محقق نائینی وشاگران ایشان بود. و یا در صورتی خاص را مقدم می کنیم بر عام که اقوی ظهورا باشد از عام. که نظر بزرگانی مثل مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری، مرحوم آقای داماد، مرحوم امام و برخی از بزرگان در مباحث الاصول هست.

عرض کردیم ثمره این نزاع در مواردی ظاهر می شود:

مورد اول این بود که ما عام ترخیصی داریم لابأس بترک اکرام أی عالم، خاص می گوید اکرم النحوی. منشأ اختلاف بین این دو خطاب اطلاق امر در اکرم النحوی است که اقتضاء وجوب می کند. والا اگر این اطلاق نبود که اقتضاء وجوب می کند استحباب اکرام نحوی که تنافی ندارد با عموم لابأس بترک اکرام أی عالم. پس منشأ اختلاف اطلاق اکرم النحوی است که با عموم وضعی لابأس بترک اکرام أیّ عالم. پس منشأ اختلاف اطلاق اکرم النحوی است که با عموم وضعی لابأس بترک اکرام أی عالم تنافی پیدا کرده است. اگر منشأ تقدیم خاص اقوائیت ظهور باشد اینجا قضیه بر عکس است، چونکه عام دلالت وضعیه دارد بر عموم، اقوی ظهورا است از اطلاق که دلالتش ناشی است از مقدمات حکمت.

مورد دوم: موردی بود که حاج شیخ عبدالکریم حائری در کتاب الصلاة فرمود. مثال ایشان را دقت کنید تا امروز توضیح بدهم:

ایشان فرموده است ما یک عمومی داریم که المسافر یقصر. یک دلیل خاص داریم می گوید من سمع الاذان أتم الصلاة، کسی که هنوز از حد ترخص نگذشته نمازش را تمام می کند. وقتی از حد ترخص گذشت نمازش شکسته است. این خطاب إذا سمع المسافر الاذان اتم الصلاة اخص مطلق هست از خطاب المسافر یقصر. المسافر یقصر یک عمومی است، شامل این مسافری می شود که از حد ترخص تجاوز نکرده است. إذا سمع المسافر الاذان اتم الصلاة مسافری که از حد ترخص عبور نکرده را می گوید نمازش تمام است. قدر متیقن از این خطاب خاص که إذا سمع المسافر الاذان اتم الصلاة آن کسی است که از وطنش خارج می شود ولی به حد ترخص نرسیده است. او اتم الصلاة. اما کسی که قصد اقامه عشرة ایام کرده، دهه محرم رفت تبلیغ قصد اقامه عشرة ایام کرد، بعد خداحافظی کرد آمد بیرون شهر یا روستا و هنوز از حد ترخص تجاوز نکرده است. اطلاق این خاص می گوید اتم الصلاة، چون هنوز صدای اذان در این شهر یا روستا را می شنود. ولکن اطلاق این خاص نسبت به این شخص که مقیم عشرة ایام بود و بعد به حد ترخص می خواهد برود ولی هنوز از حد ترخص عبور نکرده است، یا می توانید مثال را برای ورود این شخص به این شهر یا روستا در نظر بگیرید در همان روز اولی که می خواست وارد شهر یا روستا بشود رسید به جائی که صدای اذان را می شنود، اطلاق این خطاب خاص می گوید شما داخل در حد ترخص هستید اتم الصلاة. ولی این اطلاق خاص اطلاق ضعیف است، ظهور ضعیف است. ایشان فرموده عموم المسافر یقصر اقوی هست نسبت به ظهور این اطلاق خاص. ولذا ما در مورد این شخص که اقامه عشرة ایام کرده، نسبت به او می گوئیم حد ترخص معتبر نیست.

این ادعای ایشان است که عرفا شمول المسافر یقصر نسبت به این فرد اقوی است از شمول آن خطاب خاص نسبت به این فرد. ولو این خاص اطلاق دارد اما ما به چه دلیل اطلاق خاص را بر عموم عام مقدم بکنیم؟ نکته تقدیم اقوائیت ظهور است که در اینجا اقوائیتی برای این اطلاق خاص نسبت به این مقیم عشرة ایام نمی بینیم.

شاگردان مرحوم شیخ عبدالکریم حائری مثل مرحوم آقای داماد هم در کتاب هایی که از آنها تقریر شده مثل کتاب الحج، دقیقا همین مبنا را پیاده کرده اند.

سؤال وجواب: حالا عموم باشد که کل مسافر یقصر، یا المسافر یقصر، اما حالا تعبیر ایشان این است که عموم المسافر یقصر اقوی هست. حالا شما می فرمائید کل مسافر یقصر، عمومش اقوی هست نسبت به این فرض تا ظهور خاص نسبت به آن.

مورد سوم: که محقق همدانی فرموده است. فرموده اگر ما چند عموم داریم، خب این چند عموم متعاضد هم هستند. یک خطاب خاص آمد، این خطاب خاص بخواهد این عمومات متعاضده را تخصیص بزند. خب این عمومات متعاضده بخاطر اینکه چندین عموم هستند قوت دلالت بر عموم پیدا کرده اند. ولذا نمی شود بگوئیم این دلیل خاص اقوائیت ظهور دارد از این چندین عام. مولا بارها که سخن گفت هی گفت اکرم کل عالم، یک بار نگفت الا الفساق منهم. حالا یک خبری آمده می گوید لاتکرم العالم الفاسق. ما بخواهیم بخاطر این یک خبر رفع ید کنیم از این عموم های متعاضد که یک مورد مخصص متصل برای آن ذکر نشد بلکه هر بار عام را گفتند بدون مخصص گفته اند.

این راجع به ثمره نزاع در اینکه مخصص منفصل بخاطر قرینیت عرفیه مقدم می شود بر عام، که در همه این مثالها گفته می شود که خاص باید مقدم بشود بر عام. یا بخاطر اقوائیت ظهور است، که گفته شده است که در این مثالها ظهور خاص اقوی نیست از عموم عام، ولذا وجهی برای تقدم بر عام در اینها نیست.

مرحوم آقای صدر تبعا للمحقق النائینی گفته ما به ارتکاز عقلاء که رجوع می کنیم می بینیم عقلاء خاص را مفسر عام می دانند واعتماد می کنند به خاص در تبیین مراد جدی از عام. منتهی عقلاء دأبشان بر اعتماد بر مخصص منفصل نیست. شارع ما یک مقدار فاصله گرفته است از این دأب عقلاء و اعتماد کرده بر مخصص منفصل، اما در اصل اینکه عقلاء مخصص را خاص را معَدّ می بینند برای تفسیر مراد جدی از عام، طبق ارتکاز ما این مطلب ثابت است، ولذا نکته تقدیم خاص بر عام قرینیت نوعیه آن است. یعنی عقلاء به خاص اعتماد می کنند در تفسیر از مراد جدی عام، دون العکس، اعتماد نمی کنند به عموم عام در تفسیر از مراد از خطاب خاص، که مثلا بگویند لابأس بترک اکرام أیّ عالم تفسیر کند اکرم النحوی را وبگوید اکرام النحوی لیس بواجب بل مستحب، نه، این خلاف مرتکز عقلاء هست.

در تعلیقه مباحث الاصول به استادشان اشکال کرده اند، گفته اند این مطلب معقول نیست که ما بگوئیم نکته تقدیم خاص بر عام اقوائیت ظهور خاص نیست بلکه قرینیت نوعیه آن است. آقا! قرینیت نوعیه یعنی عقلاء در مواجهه با خاص و عام خاص را مفسّر عام قرار می دهند. چرا عقلاء این کار را می کنند؟ نکته اینکه عقلاء خاص را مفسّر عام قرار می دهند (که معنای قرینیت نوعیه این هست) ولی عام را مفسر خاص قرار نمی دهند این نکته اش چیست؟ این غیر از اقوائیت ظهور خاص است؟ شما در مواجهه با این سؤال که چرا عقلاء عام وخاص را که می بینند اعتماد می کنند به خاص در تفسیر نسبت به مراد جدی شان از عام، چرا عقلاء این کار را می کنند؟ چه جوابی برای این دارید؟. در حکومت، خب وجه تقدیم دلیل حاکم بر دلیل محکوم قرینیت ونظارت شخصیه دلیل حاکم بود. خوب بود. می گفتیم خود متکلم در خطابش فهماند که من ناظرم به دلیل محکوم. اما در خطاب خاص که متکلم این را نفهماند. شما می خواهید بگوئید قرینیت نوعیه یعنی عقلاء سیره شان بر این شده است که به خاص اعتماد می کنند در تبیین مراد جدی از عام. سؤال از شما این است که چرا عقلاء این کار را می کنند؟ وجهی غیر از این می توانید ذکر کنید که چون عام اقوی ظهور است؟ وجه دیگری نمی شود ذکر کرد.

پس وجه قرینیت نوعیه خاص بر عام اقوائیت ظهور خاص است، واگر یک جائی خاص اقوائیت ظهورش را از دست بدهد دیگر وجهی ندارد بر عام مقدم بشود.

اقول: این مطلب در تعلیقه مباحث الاصول به نظر ما ایراد دارد. ایرادش این است که ما دو تا اقوائیت ظهور داریم: یکی اقوائیت ظهور از حیث اخص بودن موضوع، ویکی اقوائیت ظهور من جمیع الجهات. اختلاف این است که آیا نکته قرینیت خاص اقوائیت ظهورش هست از حیث اخص بودن موضوع، ولو از حیث محمول اضعف دلالة باشد؟ که نظر مرحوم نائینی است. یا نکته قرینیت خاص اقوائیت ظهور آن هست من جمیع الجهات. والا ما هم منکر نیستیم و کسی هم منکر نیست که منشأ قرینیت خاص اقوائیت ظهور آن هست، اختلاف سر این است که اقوائیت ظهور از حیث اخص بودن موضوع منشأ قرینیت خاص هست، آنوقت نتیجه این می شود که خاص مطلقا بر عام مقدم است، اطلاق خاص هم بر عموم عام مقدم است. یا اینکه اقوائیت ظهور خاص من جمیع الجهات مهم است.

پس راجع به این است. وانصاف این است که طبق مرتکز عقلائی اقوائیت ظهور خاص من حیث اخصیة موضوعه ملاک تقدیم است. البته آنجایی که جمع عرفی است. اگر تأخیر بیان از وقت حاجت بشود، مثلا مولا امروز بگوید لابأس بترک اکرام أیّ عالم، بعد از ماه ها که ما عالم را اکرام نکردیم یا مثال خود بحوث و مباحث را بگوئیم که ما بعد از ماه ها که نحوی را اکرام نکردیم مولا بیاید بگوید اکرم النحوی یا اکرم العالم الفاسق. خب اینجا ما اشکال کردیم اینجا برای عرف روشن نیست تخصیص عام، ممکن است حمل کند این اکرم النحوی یا اکرم العالم الفاسق را بر استحباب.

اما جائی که تأخیر بیان از وقت حاجت نباشد، مولا می گوید لابأس بترک اکرام أیّ عالم، بعد می نشینند با آن عبدش شب نشینی می کنند بعد آخر جلسه می گوید اکرم النحوی، تأخیر بیان از وقت حاجت هم نشده است. کلام در این است که در ارتکاز عقلاء چون موضوع خاص محدودتر است، خاص نسبت به موضوعش نص است، ولی عام نسبت به این موضوع خاص نص نیست. ولذا عرف می گوید خطاب خاص ناظر نوعی است به همین موضوع کوچک خودش. ولذا مقدم می کند خاص را بر عام. اطلاق خاص را هم بر عموم عام مقدم می کند. در همان مثالی که مرحوم حائری زد واقعا چرا اطلاق خاص بر عموم عام مقدم نشود در ارتکاز عقلاء؟ عقلاء می گویند آن خاص موضوع گسترده ای دارد ولی این خاص موضوع محدودتری دارد، راجع به کسی که از حد ترخص نگذشته است می گوید نمازش تمام است. عقلاء به این اخذ می کنند.

بله اگر عام موضوعش خیلی گسترده نباشد، مثل اکرم هؤلاء الثلاثة، بعد می گوید لاتکرم زیدا و زید هم جزء آن سه نفر است، بله اینها متعارض هستند. چون اکرم هؤلاء الثلاثة موضوعش آنقدر گسترده نیست که إباء نداشته باشد از تخصیص. ولی آن عام هایی که إباء از تخصیص ندارند چون موضوعشان خیلی گسترده است، خطاب خاص بیاید بر بعض افراد موضوع آنها یک حکم دیگری بار کند. عقلاء می آیند در این موضوع کوچکتر به این خطاب خاص عمل می کنند. ما برهانی بر عرض خودمان نداریم ولی انصاف این است که وجدان عقلائی این را می گوید.

یک نکته ای اینجا عرض کنم: وقتی در بحوث انتخاب کردند که مخصص منفصل مثل مخصص متصل می ماند، یعنی همانطور که مخصص متصل قرینه است مخصص منفصل هم قرینه نوعیه است، منتی مخصص منفصل حجیت ظهور عام را از بین می برد، مخصص متصل ظهور عام را از بین می برد. فرقشان این است.

در اینجا یک بحث لطیفی مطرح کرده اند. وآن این است که گفته اند مخصص های ما فرق می کند و در مخصص متصل هم می شود آن را سه قسم کرد. پس ما سه جور مخصص داریم:

قسم اول: که اصلا از قبیل توصیف وذکر وصف است. اکرم العالم الذی لیس بفاسق. که از اول ظهور تصوری عام محدود می شود.

قسم دوم: مخصص متصلی که به لسان استثناء است. اکرم کل عالم الا الفساق منهم. ایشان می فرماید در اینجا ظهور تصوری در عموم شکل می گیرد. اکرم کل عالم. الا الفساق منهم این جمله اخرایی است. نسبت تامه در جمله مستثنی منه تمام شده و ظهور تصوری شکل گرفته است. الا الفساق منهم می آید یک ظهور سیاقی ایجاد می کند که مولا به صدد استثناء از آن اکرم کل عالم هست. حالا بهتر بود که ایشان می گفت اصلا بالاتر از ظهور سیاقی، ظهور وضعی دارد الا الفساق منهم در استثناء. اصلا الا وضع شده است بر نسبت استثنائیه.

قسم سوم: این است که اکرم کل عالم ولا تکرم العالم الفاسق. ایشان در اینجا می گوید دو تا ظهور مخالف هم شکل می گیرد. اکرم کل عالم ظهور دارد در موجبه کلیه، لاتکرم العالم الفاسق ظهور دارد در سالبه جزئیه. دو تا ظهور مخالف هم. لاتکرم العالم الفاسق اصلا ظهور جمله اکرم کل عالم را مختل نمی کند. ظهور جمله اولی در عموم منعقد می شود.

سؤال می شود که پس چه جور ما اسم این را گذاشتیم مخصص متصل؟ می گوید اگر متکلم ملتفت این دو جمله از او صادر بشود عرف جمله ثانیه را چون اخص است قرینه می بیند برای تفسیر از جمله اولی. و الا ظهور هر دو جمله با هم اختلاف دارد فی حد ذاته.

نتیجه این است که ایشان می گوید: اگر یک انسانی که خواب بود گفت اکرم کل عالم و لاتکرم العالم الفاسق. ایشان می گوید خواب که دیگر کلام دومش قرینیت ندارد بر کلام اول. قرینیت به لحاظ تفسیر مراد جدی است. خواب که مراد جدی ندارد. نائم، هازل که هزل می کنند و جدی حرف نمی زنند اینها که مراد جدی ندارند. لذا اگر شما از شخص خواب یا هازل شنیدید که اکرم کل عالم و لاتکرم العالم الفاسق دو تا جمله متنافیه از آنها صادر شده است. برخلاف آن قسم اول و دوم. در آن قسم اول اگر یک شخص نائم هم بگوید اکرم العالم الذی بفاسق مدلول تصوری اش مضیق است. اگر شخص نائم بیاید بگوید اکرم کل عالم الا الفساق منهم، آن ظهور سیاقی استثناء خطور می کند به ذهن مستمع، مستمع آن نسبت استثنائیه را تصور می کند وبه ذهنش خطور می کند. اما در قسم ثالث اگر شخص خواب بگوید اکرم کل عالم و لاتکرم العالم الفاسق، اینجا دو تا جمله متنافیه از او صادر شده است. ولی اگر این دو جمله از شخص ملتفت صادر بشود عرف جمله دوم را قرینه می گیرد بر تفسیر مراد جدی این متکلم از آن جمله اول. این مخصص متصل که جمله متنافیه است، ولاتکرم العالم الفاسق، این به ظهور تصوری جمله اصلا لطمه نمی زند، ظهور تصوری اکرم کل عالم در عموم است. و اگر اراده استعمالیه هم داشته باشد مثل متکلم ملتفت او هم در عموم است. فقط قرینیت دارد بر تفسیر مراد جدی از جمله اولی. ظهور جمله اولی در مراد جدی بودن عموم مختل می شود بخاطر قرینه اقوی یعنی بخاطر این جمله ثانیه که قرینیت نوعیه دارد. چون این جمله ثانیه قرینیت نوعیه دارد و متصل هم هست به جمله اولی، با اینکه ظهور تصوری اش در عموم منعقد شده، ظهور استعمالی اش هم در عموم منعقد شده است، اما ظهور در اراده جدیه بر طبق عموم پیدا نمی کند بخاطر این قرینه نوعیه که در جمله ثانیه است.

حالا اگر مخصص منفصل بود، مثل اینکه اکرم کل عالم را امروز گفت لاتکرم العالم الفاسق را فردا گفت. این لاتکرم العالم الفاسق می آید می گوید من نمی توانم جلو ظهور اکرم کل عالم را بگیرم حتی در بیان اراده جدیه. آن اکرم کل عالم دیروز ظهورش منعقد شد هم در عموم تصورا، ظهور تصوری، و هم ظهور استعمالی اش در عموم منعقد شد، و هم ظهورش در اراده جدیه منعقد شد. الان هم که من لاتکرم العالم الفاسق امروز آمده ام نمی توانم جلو ظهور اکرم کل عالم دیروز را بگیرم، هنوز هم ظهور تصوری دارد در عموم، ظهور تصدیقی اول که ظهور استعمالی است هم در عموم دارد، ظهور تصدیقی ثانی یعنی ظهور در اینکه این عموم مراد جدی متکلم است دارد. فقط این ظهور در اراده جدیه طبق عموم دیگر از این به بعد حجت نیست با وجود این خطاب مخصص.

این فرمایش تحلیلی بحوث است از مخصص.

ما فقط یک نکته کوچکی می گوئیم و این بحث را تمام می کنیم. آن نکته این است که با توجه به اینکه عرف عادت کرده و وقتی می شنود اکرم کل عالم ولاتکرم العالم الفاسق، انس پیدا کرده است که این جمله ثانیه مخصص جمله اولی باشد. اگر از موج هوا هم این را بشنود که اکرم کل عالم ولاتکرم العالم الفاسق به نظر می آید که در مقام ظهور تصوری هم ظهور تصوری این خطاب در عامی است که ورد علیه التخصیص. آخه آقای صدر فرمود در این مرحله اصلا قرینیت معنا ندارد، قرینیت بر تفسیر مراد جدی برای کسی است که مراد جدی دارد، نه اینکه خواب یا موج هوا این الفاظ را ایجاد کند. می گوئیم نه، همینجا هم انس ذهنی پیدا شده است، وقتی از موج هوا هم بشنویم اکرم کل عالم ولاتکرم العالم الفاسق تصور می کنیم یک عامی را که ورد علیه التخصیص، نه یک عامی که بعد از او جمله منافی با آن آمده است.

حالا این بحث، بحث تحلیلی بود ثمره عملیه ندارد. ولذا به قول آن مرحوم بعد از شش ماه بحث از مقدمه واجب گفت این بجث چون ثمره عملیه ندارد این را رها می کنیم می رویم سراغ بحث بعد.

یک نکته هم راجع به آن کلام عام و خاص از متکلمین بگویم. ما دیروز عرض کردیم اگر عام از یک متکلم و خاص از متکلم دیگر صادر بشود اینها جمع عرفی ندارند. پس راجع به ائمه علیهم السلام چکار کنیم؟

توجیه دیروزمان این بود که ائمه علیهم السلام سخنگویان یک مکتب هستند، وعقلاء سخنگویان یک مکتب را به منزله ناطق واحد حساب می کنند.

ممکن است بعضی از این بیان ما قانع نشوند، بیان دیگری می خواهم بگویم که اوقع فی النفوس باشد:

عقلاء وقتی می بینند ائمه اطهار علیهم السلام می گویند سخن من سخن امام دیگر هم هست، حدیثی حدیث أبی وحدیث أبی حدیث جدی، ما سمعته منی فاروه عن أبی. از من حدیث می شنوی می توانی بگوئی که پدرم هم گفت. یعنی خود این چند متکلم فرموده اند که ما سخنانمان یکی است. این هم که می گویند کلهم نور واحد شاید اشاره به همین مطلب باشد که خود ائمه علیهم السلام این را فرموده اند که ما سخنانمان یکی است. عقلاء یا این است که سیره شان این است که مثل متکلم واحد عام وخاص را حساب می کنند در بین کلمات این متکلمین متعدد. و یا اگر اینطور هم نگوئیم ظاهر خود این روایات این است که ای مردم! شما موظفید ولو شرعا که با کلمات ائمه علیهم السلام معامله امام واحد بکنید. حدیثی حدیثی أبی، ما سمعت منی فاروه عن أبی. ولذا ما از این جهت مشکلی نداریم، مخصوصا که ائمه ما معصوم و مبرای از خطاء هستند، تعارضی بین کلماتشان نیست، با هم اختلاف ندارند، ولذا مشکلی نیست.

یقع الکلام در این مطلب که گاهی نسبت بین دو خطاب را اگر من جمیع الجهات حساب کنیم عموم من وجه است، اگر موضوع رئیسی را حساب کنیم عموم و خصوص مطلق است، چه بکنیم؟ یک خطاب می گوید القاتل لایرث من الدیة، یک خطاب می گوید القاتل خطأ یرث. القاتل خطأ یرث موضوع رئیسی اش القاتل خطأ است، موضوع رئیسی اش اخص است. ولی اگر مجموع این دو خطاب را حساب کنیم، این خطاب القاتل خطأ یرث اطلاقش می گوید یرث من الدیة، وآن خطابی که می گفت القاتل لایرث من الدیة مختص است به نفی ارث از دیه و موضوعش اعم از قاتل خطأ است. این بحث را بررسی کنیم، چون بحث بسیار در فقه سیال است که معیار در عموم و خصوص مطلق ملاحظه موضوع رئیسی است یا مجموع قیود در خطاب. انشاءالله فردا دنبال می کنیم.